



## معناشناسی تعامل (SEMIOTIQUE DE L'INTERACTION)

حمیدرضا شعیری\*

### چکیده

نگارنده این مقاله سعی دارد تا با تکیه بر اصول معناشناسی نشان دهد که تعامل، فرایند فعالی است که می‌توان به واسطه آن در جهت هر چه شدن معنای گریزان زبان گام برداشت. دنیایی که با آن مواجه هستیم، همانند سخنی که می‌شنویم، دارای و جرمی پنهان و پوشیده است. فعالیت تعاملی می‌تواند به کاملتر شدن معنای آنچه می‌بینیم و می‌شنویم، کمک کند. همان‌طور که کامل شدن معنا می‌تواند سبب ایجاد فعالیت تعاملی جدیدی شود. به عنوان مثال، نقاش در تعامل با عالم بیرون تابلوی معناداری را خلق می‌کند که این جریان معنایی خود می‌تواند سبب ایجاد فعالیت تعاملی جدیدی مثل تجزیه و تحلیل یا تفسیر کلامی این تابلو یا خلق شعر بر اساس آن شود. این موضوع نشان می‌دهد که تا چه اندازه تعامل و معنا یکدیگر را تقویت می‌کنند. علاوه بر این، تعامل به انسان اجازه می‌دهد تا با حرکتی فراخودی به سوی آنچه

\* عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس

بیرون از او قرار دارد گام بردارد و از «دیگری» پل ارتباطی مستحکمی جهت دسترسی به معنای پنهان عالم بسازد. یکی از راه‌های مهم ارتباط با «دیگری» انفصال گفتمانی است که امکان بازمان‌ها، مکان‌ها و انسان‌های دیگر را ایجاد می‌کند. در واقع، هدف اصلی این مقاله مطالعه و بررسی چگونه ارتباط تعاملی جهت کامل نمودن وجوه ناقص و پوشیده‌ی عالم و زبان است.

### مقدمه

تعامل، فرایندی است که نه تنها وابستگی رفتارهای زبانی شرکت‌کنندگان در عملیات گفتمانی نسبت به یکدیگر را نشان می‌دهد، بلکه از تأثیر شرایط، چارچوب و فضای حاکم بر تولید گفتمان در مبادله‌ی زبانی نیز خبر می‌دهد.

فاصله‌ی ما از شئی، زمان، مکان و نور از جمله عواملی هستند که بر احساس و ادراک ما تأثیر می‌گذارند و در شکل‌گیری نوع ارتباط ما با عالم بیرون دخالت دارند تا جایی که گاه انسان مجبور به تغییر موقعیت مکانی خود جهت برقراری ارتباط مطلوب‌تر با شئی است. ذکر نقش این عوامل غیر کلامی در فعالیت تعاملی نشان‌دهنده‌ی این موضوع است که تعامل فقط محدود به ارتباط کلامی نیست. همچنان‌که در این مقاله نشان خواهیم داد، زبان یک جریان ناقص و دارای خلاء است. تنها گفته‌یاب (شریک گفتمانی) است که از طریق فعالیت تعاملی با زبان قادر به از بین بردن این خلاء و تکمیل وجه شکل‌نگرفته یا گریزان آن است. به همین دلیل است که تعامل به پویایی و رشد زبان کمک می‌کند. چرا که راه‌گریز انسان از خود و ایجاد ارتباطی همه‌سونگر را فراهم می‌آورد. به همان اندازه که تعامل می‌تواند در کامل شدن فریند معنا دخیل باشد، معنا نیز می‌تواند ایجادکننده‌ی فعالیت تعاملی جدیدی باشد. احساس و ادراک ما از چیزها می‌تواند مبنای شکل‌گیری معنا به شمار آید. در حالی که همین احساس و ادراک نتیجه‌ی یک جریان تعاملی است. همین معنای به وجود آمده می‌تواند سرچشمه‌ی یک خلاء زبانی باشد که فقط فعالیت تعاملی می‌تواند در جهت رفع آن حرکت کند. پس معنا می‌تواند معناهای کاملتری داشته باشد و سبب ایجاد فعالیت‌های تعاملی جدیدتری شود. گفتمان شعری

از نوع گفتمان‌هایی است که می‌تواند فعالیت‌های تعاملی دگرگونی را به دنبال داشته باشد. اگر چه شعر نشأت گرفته از دنیای احساس و ادراک است، اما خلاء زبانی‌ای را به دنبال دارد که رفع آن نیازمند تعامل زبانی - معنایی است.

### عملیات گفتمانی و تعامل

با نگاهی به تاریخ زبانشناسی در قرن بیست؛ در می‌یابیم که این علم سه مرحله اساسی را در تحولات خود به ثبت رسانده است:

- ۱- مرحله ساختارگرایی که سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ را در بر می‌گیرد.
  - ۲- مرحله گفتمانی که سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۰ را شامل می‌شود.
  - ۳- مرحله تعاملی که در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۰ به آن پرداخته شده است.
- در مرحله اول، آنچه برای زبان‌شناسان اهمیت داشت: اشکالی بود که از طریق ارتباط با یکدیگر زبان را می‌آفریدند. در این حالت، زبان، جدا و مستقل از تولیدکننده آن (سخن پرداز) مورد مطالعه قرار می‌گرفت. در آن سال‌ها، مطالعه نظام زبانی بر اساس همان الگویی طرح ریزی شده بود که در تجزیه و تحلیل واج‌شناسی به کار می‌رفت. به دیگر سخن، زبان به عنوان یک جریان معینی کاملاً "مستقل از فاعل سخن پرداز در نظر گرفته می‌شد. به همین دلیل، زبان‌شناسان در مطالعات زبان، هیچ جایگاهی برای سخن‌قائل نبودند. در واقع آنچه در این دوره مورد توجه زبان‌شناسان قرار می‌گرفت، نوعی برخورد عینی با زبان بود، یعنی اینکه آنها زبان را شئی می‌دانستند و با قاطعیت عنصر ذهن‌گرایی یعنی حضور «منیت ذهنی» را از زبان حذف می‌نمودند. قابل توجه است که منیت ذهنی از طریق «من» فاعلی تجلی می‌یابد. این بدین معناست که نگرش عینی صرف به زبان حذف «من» فاعلی را به دنبال داشت که چنین حذفی خود به خود سبب حذف «تو» ی مفعولی می‌شد. چرا که عنصر «من» با عنصر «تو» در ارتباط است و فراخوان آنچه آن را تعامل زبانی یا گفتمان می‌خوانیم، است. طبیعی است که به دنبال حذف عامل و نگرش تاریخی فعال در ارتباط‌های زبانی نیز به کنار گذاشته می‌شدند. به این ترتیب، و از این دیدگاه زبان چیزی جز یک جریان بسته به روی خود نیست.

در مرحله دوم که نقطه مقابل ساختارگرایی است، زبان‌شناسان جایگاه ویژه‌ای را برای سخن پرداز در نظر گرفتند تا جایی که نقطه آغاز مطالعات زبانی را شکل دهد. علت چنین طرز تفکری این است که در رأس تولیدات مربوط به اشکال زبانی و ارتباط آنها با یکدیگر مسئولی به نام فاعل سخن پرداز قرار دارد.

بدیهی است که بدون حضور چنین مسئولی، نه تنها تولیدات مربوط به اشکال زبانی دچار وقفه خواهد شد، بلکه بی معنا خواهد بود.

امیل بن ونیست (E. Benveniste, 1966: P.266) از جمله زبان‌شناسانی است که معتقد است، اگر از نظر گفتمانی به بررسی مسائل زبانی بپردازیم، بسیاری از مفاهیم زبان‌شناسی رنگ و رویی تازه خواهند یافت و دستخوش تغییر خواهند شد. به نظر این زبان‌شناس، در چارچوب گفتمان، زبان فرآیندی است که کسی عهده دار تولید آن می‌شود و به همین دلیل ارتباط زبانی نتیجه یک فعالیت تعاملی است. تفاوت اصلی این دوره با دوره اول در این است که گفته عملیاتی است که کسی عهده دار آن است: ما موری که به انجام عملیات گفتمانی می‌پردازد و از طریق چنین عملیاتی ارتباط خود را با دنیای بیرون ثبت می‌کند. در همین جاست که مثبت فاعلی معنی می‌یابد و رابطه بین "من" و گفته او با توجه به مکانی که "من" از آنجا سخن می‌گوید، اساس بررسی زبانی را تشکیل می‌دهد. و به محض جدی گرفته شدن "من"، "تو"ی مفعولی نیز اهمیت می‌یابد. چرا که در رابطه با "تو" به عنوان یک عامل عملیاتی فعال جلوه می‌نماید. از همین دوره است که تمام جلوه‌های زبانی به عمل زبانی محدود می‌شود. یعنی اینکه هر فعالیت زبانی منحصر به عملیاتی است که "من" و "تو" یا "ما" و "شما" در رأس آن قرار دارند.

در مرحله سوم، زبان‌شناسان با استفاده از نتایج بدست آمده از تحقیقات مرحله دوم، بعد تعاملی زبان را در مرکز فعالیت‌های زبان‌شناختی خود قرار دادند. بر این اساس، مطالعات زبانی تابع شرایط تعاملی است که تأکید بر "وابستگی رفتارهای زبانی شرکاء گفتمانی (هم سخنان) بر یکدیگر دارد. چنین امری نتیجه تأثیری است که در چارچوب ارتباط بر مبادلات زبانی گذاشته می‌شود" (F. Gobert & 2001: P.320).

از این دیدگاه، زبان بک فرایند فعال است که برای ارتباط به قطب تولید کننده و دریافت کننده بسنده نمی کند؛ بلکه آن را نتیجه عملیاتی می داند که شرکاء گفتمانی عهده دار انجام آن می شود. تفاوت عمده این دوره با دوره های دیگر در این است که معناشناسی گفتمان، اهمیت عملیات گفتمان را قبل از هر چیز در "هدفمند" بودن آن می داند. این هدفمندی را می توان به نوعی رابطه تعبیر نمود که در آن فاعل گفتمانی قبل از تحقق عالم بیرون را نشانه می رود و همین نشانه روی است که هدفدار تعبیر می شود. از طریق همین نشانه روی (عمل کارکردی - زبانی) است که گفته به عنوان موضوع گفتمان شکل می گیرد. بی شک تحقق گفته در چنین شرایطی تابع نوع نجلی حضوری عالم بیرون در مقابل دیدگان فاعل گفته پرداز است که با توجه به آن گفته خرد را رقم می زند. از این منظر، دیگر عملیات گفتمانی به رابطه بین "من و تو" ختم نمی شود بلکه جایگاهی جهت شکل گیری کشمکش ها و نزاع های گفتمانی است که عوامل دخیل در گفتمان به آن تحقق می بخشد. چنین نزاع هایی می توانند به فرایند گفتمان و تعاملی بودن آن جهت دهند و سبب غنی بودن آن شوند. به عنوان مثال، باور یا عدم باور یکی از اشکال نزاعی گفتمان است که در بسیاری از گفته ها وجود دارد.

اینک شایسته است که به طور دقیق به بررسی عملیات گفتمانی پردازیم و نشان دهیم به چه دلیل گفتمان فعالیت تعاملی است. همان طور که قبلاً اشاره کردیم، گفتمان فعلیتی است که هدف آن به کارگیری زبان از طریق "عمل فردی" است. شاید به همین دلیل است که واژه عملیات در کنار گفتمان قرار گرفته است.

همین عملیات گفتمان است که عبور از نظام اجتماعی زبان به نظام شخصی را میسر می سازد. به این ترتیب، گفتمان محل جبهه گیری گفته پردازانی است که با فعالیت شخصی خود به عنوان مسئول سخن جلوه می نمایند. در مجموع، فعالیت گفتمانی تابع دو عملیات مهم است که عبارتند از: برش و اتصال گفتمانی.

این مفاهیم برای اولین بار توسط معناشناس فرانسوی، گرمس (A. J. Greimas et al) (1993: p.119). وارد حوزه معناشناسی شد. اگر حضور مستقیم گفته پرداز با نشانه های مختلف (من، خط کشیدن زیر کلمات یا سیاه نمودن آنها و غیره) در گفتمان را

اتصال گفتمانی بخوانیم، برش گفتمانی حکایت از قطع ارتباط با گفتمان و حذف حضور مستقیم گفته پرداز در آن را دارد.

در واقع، مطالعه برش و اتصال گفتمانی، بدون توجه به عمل زبانی امری غیر ممکن است همین عمل زبانی است که سبب تحقق زبان می شود. بدون چنین عملی چگونه می توان انتظار داشت که زبان از حالت بالقوه به حالت بالفعل تبدیل شود. و همین عمل است که با شخصی نمودن زبان، شکل گیری گفتمان را میسر می سازد.

اولین نتیجه ای که چنین عمل زبانی بیار می آورد، این است که به تولید معنی می پردازد. به دیگر سخن، معنای جدیدی را از موضوعی شناختی ارائه می دهد که سبب تفاوت آن موضوع با موضوعات مشابه می شود. در این حالت، معنا "فرایندی است که سبب تولید و دریافت تفاوت های معنایی می شود" (A. J. Greimas et J. Courtes, 1993: p.6). برای روشن شدن موضوع بهتر است که به ارائه مثالی در زمینه گفتمان تبلیغاتی که خود نوعی عمل زبانی است پردازیم. همه ما می دانیم که هدف گفتمان تبلیغاتی نشان دادن امتیازات محصولی است که به مرحله تولید و عرضه رسیده. نه تنها از طریق گفتمان تبلیغاتی موجودیت یک محصول به ثبت می رسد، بلکه شناخت نسبت به آن در خریدار بالقوه پدید می آید. علاوه بر این، چنین گفتمانی می تواند ما را با محصولی با ویژگی های برتر و متفاوت با محصولات دیگر مواجه ساخته و ایجاد تفاوت معنایی نماید. به عقیده دومینیک منگونو (D. Maingueneau, 1996: p.10) هر عمل زبانی دارای یک "ویژگی هدفدار" است. تنها از طریق شناخت این ویژگی است که شریک گفتمانی به تفاوت معنایی آن با محصولات دیگر پی می برد. این نکته خوبی نشان می دهد که تولیدات زبانی از هر نوعی که باشند (کلامی یا غیر کلامی) دارای قدرت تعاملی هستند. به همین دلیل است که عمل زبانی، عمل ارتباط است. در هر حال، تولید زبانی یعنی تولید گفتمان: فعالیتی که خود منجر به تولید گفته می شود. اگر، گفته را موضوعی شناختی بدانیم، عملی که سبب تولید آن می شود، عمل ایجاد شناخت نام می گیرد.

کسی که مسئول ایجاد چنین شناختی است، گفته پرداز نامیده می شود و کسی که از چنین شناختی بهره مند می شود گفته یاب است. اما، نکته اساسی بحث ما در این است که اگر گفتمان

را فقط منحصر به انتقال شناخت می‌دانیم به نحوی در شکست آن شرکت نمرده‌ایم. این بدان معنی است که برای گفتمان تولیدکننده‌ای که فعال است و یک دریافت‌کننده‌ای که منفعل است در نظر بگیریم. تنها نظریه‌های ارتباطی، مربوط به سال‌های ۱۹۷۰ - ۱۹۶۰ چنین تعریفی را در مورد ارتباط زبانی جایز می‌دانستند. اما، امروزه زبان‌شناسان معتقدند که به هیچ وجه نمی‌توان گفتمان را محدود به ایجاد شناخت دانست، بلکه باید آن را به فرایندی تشبیه نمود که قادر به ایجاد باور در گفته‌یاب نسبت به گفته‌ای است. چرا که اگر گفتمانی نتواند نسبت به موضوعی در گفته‌یاب ایجاد باور کند به شکست می‌انجامد و گویا که تولید نشده است. در مثالی که کمی بالاتر در مورد گفتمان تبلیغاتی ذکر نمودیم این امر بخوبی مصداق پیدا می‌کند. در واقع، اگر تبلیغی نتواند بیننده یا شنونده را متقاعد به برتری یک محصول نسبت به محصولات دیگر سازد، به شکست انجامیده است، چرا که نتوانسته است گفته‌یاب را به خریدار یا مصرف‌کننده تبدیل سازد.

به همین ترتیب، اگر مادری به دخترش که در حال خارج شدن از خانه است بگوید: «هوا خیلی بد است» نمی‌توان هدف او را انتقال شناخت یا اطلاعات راجع به وضعیت بد هوا دانست. چرا که دختر خود نیز قادر به پی بردن به چنین موضوعی است. در واقع، هدف اصلی مادر از این سخن ایجاد دو نوع باور است: یا اینکه بهتر است که دختر او از خانه خارج نشود یا اینکه در صورت خارج شدن بهتر است که نکات ایمنی را رعایت کند. در صورت باور به چنین سخنی، دختر تبدیل به قطبی فعال می‌شود چرا که در جبهه گفتمانی مادر جای می‌گیرد. در همین رابطه، ژوزف کورتز، معناشناس فرانسوی، بر این نکته تأکید دارد که "گفته پرداز" با تأثیر بر گفته‌یاب به گونه‌ای عمل می‌کند که او را معتقد یا طرفدار گفته خود سازد.

(J. Courtes, 1991: P.250)

### عملیات برش و اتصال گفتمانی

اینک، می‌توان بر اساس مباحث ذکر شده، به موضوع اساسی این قسمت از بحث یعنی عملیات برش و اتصال گفتمانی که در قلب عمل گفتمان قرار دارد، پرداخت. همچنان که

می‌دانیم، در زمان تحقق عمل زبانی، گفتمان بعضی از واژه‌های متعلق به خود را "بیرون از خود" هدایت می‌نماید. همین عمل است که عبور از گفتمان به گفته را میسر می‌سازد. به دیگر سخن، برای تولید گفته، راهی جز نفی عوامل متعلق به گفتمان - من، اینجا، اکنون - وجود ندارد. و تنها از طریق عملیات "انفصال گفتمانی" است که این نفی صورت می‌گیرد. سه عامل انفصال در یجاد چنین فرایندی دخیل است: انفصال عاملی، زمانی و مکانی. به این ترتیب، من به "غیر من"، اینجا به "غیر اینجا" و اکنون به "غیر اکنون" تبدیل می‌شود. پس، عملیات انفصال گفتمانی جریانی است که سبب تغییر عاملی "من" در گفتمان و زمان و مکان متعلق به آن می‌شود. به عنوان مثال، اگر در جایی بخوانیم "کشاورز مهربانی بود که یک روز صبح زود به مزرعه‌ای دور از خانه‌اش رفت و در آنجا حیران بسیار عجیبی را دید"، در می‌بایم سه نوع عمل انفصال در کار است. کشاورز عاملی است که ما را از گفته پرداز که مسئول ایجاد این گفته است، جدا می‌سازد و غیر من را رقم می‌زند بنا بر تعریف ژوزف کورتز "این غیر من که نتیجه عملیات انفصالی است برابر است با او" (J. Courtes, 1991: P.250).

همچنین، افعال به کار برده شده در این مثال که دلالت بر زمان گذشته دارد، سبب قطع ارتباط ما با زمان حال که زمان گفته پرداز است، می‌شوند. این انفصال زمانی، زمان گفتمان را به زمان گفته "غیر اکنون" تبدیل می‌سازد.

و بالاخره، مزرعه و خانه که مکان‌های متعلق به کشاورز "عامل گفته‌ای" هستند ما را از مکان گفتمان که گفته پرداز در هنگام تحقق عمل گفتمان در آنجا مستقر است، دور می‌سازد. به این ترتیب، ما با مکان‌های جدیدی مواجه هستیم که غیر اینجا نامیده می‌شود و متعلق به بعد گفته‌ای هستند و نه گفتمانی. پس، انفصال مکانی یعنی ترک مکان گفتمانی و گذر به مکان گفته‌ای. اما، باید دانست که بازگشت به بعد گفتمانی میسر است. ولی چنین بازگشتی به شکلی ناقص صورت می‌گیرد. به نظر ژوزف کورتز "در صورت بازگشت کامل به گفتمان گفته ناپدید می‌شود. چرا که موجودیت آن به نفی گفتمان بستگی دارد" (J. Courtes, 1998: P.52).

این عملیات بازگشت به بعد گفتمانی انفصال نامیده می‌شود که همانند انفصال دارای سه بعد عاملی، زمانی و مکانی است. بر خلاف عملیات انفصال گفتمانی که سبب ایجاد عامل،



زمان‌ها و مکان‌های جدیدی در گفته می‌شود و تکثر و گستردگی کلامی را به دنبال دارد، عملیات اتصال گفتمانی به علت رجعت به بنیان‌های گفتمان (من، اینجا، اکنون) موجب محدودیت حوزه کلامی می‌شود.

به نظر ژاک فوننی، "اتصال با گستردگی در تضاد است، چرا که به مرکز اصلی گفتمان نزدیک است و فشردگی کلامی را در پی دارد" (J. Fontanille, 1998: P.49). به عنوان مثال در جمله‌ای مانند:

"... او شهر پدرش را ترک کرد و تا این لحظه که من با شما سخن می‌گویم؛ از او هیچ خبری نیست."

بازگشت به گفتمان به واسطه اتصال عاملی ("من" و "شما") و زمانی (استفاده از زمان حال (سخن می‌گویم)، (خبری نیست) تحقق می‌یابد. همچنان که می‌بینیم، در این مثال، ارتباط با گفته پرداز و زمان و موجب قطع ارتباط با گفته ("او"، "شهر پدری‌اش") می‌شود و کلام گستردگی خود را از دست می‌دهد. به گونه‌ای که پایان آن احساس می‌شود. در اینجا، مشخص می‌شود که تا چه اندازه زبان بشری تیار به بیرون فکنی از خود را دارد. در واقع توانایی عبور از بعد گفتمانی به بعد گفته‌ای یکی از امتیازهای مهم زبان انسان است. به همین دلیل است که انسان در خود محصور نمی‌ماند و با زمان‌ها، مکان‌ها و عامل‌های دیگر پیوند می‌خورد. این پیوند قوه تخیل انسان را بارور می‌سازد و به دنیای او وسعت می‌بخشد. بقول دنی برتراند، "امکان استفاده از "او"، زمانی دیگر و مکانی دیگر، یعنی فاصله گرفتن از خود و تصور عوامل و چیزهای فراتر از چارچوب سخن، (...). از ویژگی‌های اولیه زبان بشری است." گفته‌هایی که به طور مستقیم با "خود" در ارتباط هستند و همانند فریاد فقط به بروز عواطف و هیجانات منتهی می‌شوند، تفاوتی با زبان حیوانات ندارند" (D. Baertrand, 2000: P.58). به این ترتیب، عملیات انفصال گفتمانی، گریز از محدودیت‌های سخن و خلق جریانی فراعاملی، فرازمانی و فرامکانی است. همین جریان است که سبب می‌شود تا عمل تعامل به بهترین شکل ممکن صورت گیرد. به واسطه این امتیاز، زبان از حصار خود خارج می‌شود و به ناممکن‌ترین زمان‌ها و مکان‌ها دست می‌یابد.

## زبان: نظام اجتماعی و نظام فردی

از نظر معناشناسی، تعامل یک جریان فعال است که خود تابع فرایند پیچیده گفتمانی است. در این صورت، روشن است، که در بحث معناشناختی تعامل با مسئله زبان سروکار داریم. چرا که گفتمان فعلیتی است که سبب کنش زبانی می شود. این کنش در نتیجه یک عامل فردی که به استفاده از زبان می پردازد، ایجاد می شود. به این ترتیب، می توان گفت که زبان متشکل از دو نظام اجتماعی و فردی است. "نظام اجتماعی زبان بر نظام فردی مقدم است" (J. L. Chiss et..., 1993: P.33) و از همین نظام اجتماعی است که عبور به نظام فردی بسر می شود.

در نظام فردی، زبان به واسطه یک فرد که عهده دار به کارگیری آن است در غالب آنچه آن را گفتمان می نامیم تجلی می یابد. تنها در این حالت است که زبان تبدیل به یک گفته می شود. گفته حاصل عملیات گفتمانی است. و گفتمان جایگاهی است که در آن فاعل های گفتمانی بر حسب یک عملیات زبانی فردی شده به موضع گیری می پردازند. علت اینکه سوسور، زبان شناس ژنوی، بین زبان و سخن تفاوت قائل شده است، جنبه منفعل بودن زبان است. "تسلط بر زبان تنها شامل توانایی های دریافتی ذهن و قبل از هر چیز حافظه است. در حالی که تمام فعالیت های زبانی مربوط به حوزه سخن است" (O. D. ucrot et T. Todorov, 1972: P.159).

این تمایز به خوبی نشان می دهد که زبان به عنوان یک عنصر اجتماعی ثبت شده در حافظه اعضا یک جامعه زبانی، غیر فعال است و تنها به کارگیری آن در نزد افراد است که آن را از وضعیت انفعالی به سوی یک وضعیت فعال سوق می دهد. تفاوت بین زبان و سخن همان چیزی است که ما آن را در قالب تمایز بین زبان و گفتمان بیان نمودیم.

اما سخن و گفتمان همواره در برگیرنده مخاطبانی است که می توان آنها را گفته خوان یا گفته جو نامید. در حقیقت؛ هیچ سخنی نیست که مخاطبی نداشته باشد و شاید به همین دلیل است که سخن امری فعال جلوه می نماید. بنابراین، اگر بپذیریم که هر سخن یا گفته ای مخاطبانی دارد، بر تعاملی بودن آن صحه گذاشته ایم.

## احساس و ادراک و تعامل

در بسیاری از موارد ثابت شده است که ما در باره آنچه که دیده‌ایم یا حس نموده‌ایم سخن می‌گوییم. به همین دلیل بحث احساس و ادراک و تعامل در این بررسی ضروری به نظر می‌رسد. نکته دارای اهمیت در این بحث این است که فرایند حسی ادراکی و معنایی در تعامل با یکدیگر بسر می‌برند. به نظر پیر اوالن "معنای بگ گفته تنها به ارائه دنیایی که آن گفته ترسیم می‌کند بستگی ندارد بلکه مدیون شرایطی است که نشان دهنده چگونگی رابطه حسی - ادراکی فاعل سخن پرداز با آن دنیا می‌باشد" (P.Ouellet, 1992:p.161).

فعالیت‌های زبانی مانند همه فعالیت‌های معنادار دیگر هدفمندی خاص خود را دارند، چرا که از محتوای معنایی ویژه‌ای برخوردارند. اما نمی‌توان این هدفمندی را نه به دنیایی که مرجع این فعالیت زبانی محسوب می‌شود، و نه به محتوای آن محدود نمود. بلکه باید به خصوص نوع رابطه حسی - ادراکی را که فاعل سخن پرداز با عالم بیرون برقرار می‌کند، در نظر گرفت. بر این اساس، می‌توان ادعا نمود که هر فعالیت تعاملی یک منشأ حسی - ادراکی و یک منشأ زبانی دارد، که در بسیاری از موارد منشأ حسی - ادراکی بر منشأ زبانی مقدم است. اگر در شعری، "میوه‌ها" در برابر سهراب سپهری "آواز می‌خوانند" به این علت است که دنیای (هدف گرفته شده) دنیای آواز خوان است. چنین امری مدیون نوع رابطه حساس و حسی - ادراکی است که شاعر با "میوه‌ها" برقرار می‌کند. شاید اگر کس دیگری به جای سهراب سپهری بود، چنین آواز خواندنی را حس نمی‌کرد و در نتیجه، این گفته شکل نمی‌گرفت. "میوه‌ها در آفتاب آراز می‌خواندند."

اما باید توجه داشت که تعامل با دنیای بیرون خود تابع شرایطی است که فاعل دیداری در آن قرار دارد. پدیده‌شناسی نشان داده است که هر گاه ما به شیئی یا چیزی نظر می‌افکنیم، فقط قادر هستیم که گوشه‌ای از آن را ببینیم و نه کل آن را. پس هر چیز آن گونه و به میزانی که در زاویه دید ما قرار گرفته است قابل رؤیت می‌باشد. بارها اتفاق افتاده است که با تغییر زاویه دید، نوع احساس و ادراک ما نیز نسبت به یک چیز تغییر می‌یابد. این نکته به خوبی نشان می‌دهد که در ارتباط دیداری عالم بیرون بر ما جلوه‌ای ناقص دارد و هیچ گاه بروز کامل

واقعیت از طریق اشیاء ممکن نیست؛ چرا که آنچه هدایت‌کننده ارتباط دیداری ماست، یک زاویه دید یا جریان دیداری جهت یافته‌ای است که کامل نیست.

همه ما می‌دانیم که با توجه به میزان فاصله یا نزدیکی و دوری ما نسبت به یک چیز، احساس و ادراک ما نسبت به آن تغییر می‌کند. حتی در بعضی موارد، به علت فاصله زیاد به یک شیء در شناسایی آن دچار اشتباه می‌شویم.

موریس مرلوپونتی، پدیدارشناس معروف فرانسوی، در این مورد معتقد است که "برای هر شیء مثل هر تابلوی قرار گرفته در نمایشگاه آثار نقاشی یک فاصله بسیار مناسب وجود دارد که باید از آن فاصله به آن نگاه شود (...). قرار گرفتن در فاصله‌ای کمتر یا بیشتر از فاصله مناسب سبب افراط و تفریط می‌شود و احساس و ادراک ما را دچار ابهام می‌سازد" (M. Merleau-Ponty, 1945: P.348).

شاید ذکر این نکته ضروری است که در بعضی از موارد، بیننده است که تصمیم می‌گیرد تا فاصله خود را با یک شیء آن‌گونه که می‌خواهد تنظیم نماید. یعنی اینکه فاصله‌ای دورتر یا نزدیکتر از فاصله مناسب را انتخاب نماید.

علت چنین تصمیمی را می‌توان در شرایط شناختی یا عاطفی تبیین‌کننده حضور بیننده در یک مکان جست. حتی گاهی راهبردهای شناختی ایجاب می‌کند که بیننده‌ای ارتباط دیداری خود را از فاصله‌ای دورتر شروع نماید تا دچار شوک نشود. در این حالت، می‌تواند به شکلی تدریجی و در صورت نیاز فاصله خود را از شیء مورد نظر کم نماید.

اما، این بیننده نیست که همیشه به انتخاب فاصله خود با شیء می‌پردازد. گاهی آنچه ما با آن مواجه هستیم، از ما می‌گریزد یا به نحوی مبهم بر ما جلوه می‌نماید. در این صورت، می‌توان از فعال بودن شیء یا چیز بیرونی سخن گفت. گاهی نیز شیء بیرونی به گونه‌ای خود را بر ما می‌نمایاند که بدون اینکه بخواهیم توجه ما به آن جلب می‌شود. به عنوان مثال؛ بسیاری از پوستره‌های تبلیغاتی نصب شده بر روی دیوارها یا در خیابان‌ها، به گونه‌ای در مسیر ما قرار گرفته‌اند و گاهی حضوری آنچنان پر جلوه دارند که نمی‌توانیم از مقابل آنها بی تفاوت بگذریم.

علاوه بر فاصله، نور نیز بر نوع احساس و ادراک مانسبت به اشیاء بیرونی تأثیر دارد. شئی یا چیزی را در نظر بگیرید که در پشت ویتترین یک مغازه با استفاده از چند نور افکن نمایان شده است. اینک، می توان همان شئی را در پشت ویتترین مغازه دیگری تصور نمود که با نوری بسیار مبهم جلوه می نماید. گونه ای که تشخیص آن به سرعت میسر نیست؛ آیا احساس و ادراک ما از این شئی با دو جلوه متفاوت برابر است؟

زمان نیز به نحوی در احساس و ادراک ما از دنیای بیرون دخیل است. بی شک، دیدن گلی در شب و در زیر نور مهتاب با دیدن گلی در روز و در زیر نور خورشید ایجاد کننده دو اثر متفاوت است. در همین رابطه می توان به شعری از سهراب سپهری اشاره کرد:

با سبد رفتم به میدان، صبحگاهی بود.

میوه ها آواز می خواندند.

میوه ها در آفتاب آواز می خواندند.

(...)

اضطراب باغها در سایه هر میوه روشن بود" (س. سپهری، ۱۳۶۸، ص. ۳۷۰ - ۳۶۹).

پس، می توان گفت که ارتباط ما با دنیای بیرون و احساس و ادراک ما از چیزهایی که با آن مواجه می شویم تابع شرایط زمانی، مکانی، نوری و نوع حضور آن چیزها در برابر ماست. این موضوع بخوبی نشان می دهد که ما همواره در تعامل با دنیای بیرون به سر می بریم. در این تعامل، گاهی بیننده است که فعال جلوه نموده و نقش فاعلی خود را حفظ می نماید و گاهی نیز شئی بیرونی است که با توجه به شرایط خاصی که داراست فعال می شود و انسان بیننده در موضعی انفعالی قرار می گیرد.

گرمس، بنیان گذار معناشناسی نوین فرانسه معتقد است که احساس و ادراک یعنی "در مقابل دنیای ناهمگون قرار گرفتن. وقتی نوزادی چشم می گشاید، در دو هفته اول زندگی با انبوهی از رنگ ها و اشکالی نامعین مواجه می شود. به این شکل است که دنیا خود را بر او نمایان می سازد. این همان چیزی است که من آن را معنای منفی می نامم؛ یعنی سایه هایی از تفاوت ها و شباهت ها؛ لکه های قرار گرفته بر مکان های همگن که بر تفاوت ها صحنه می گذارند

و تأییدی بر این نکته هستند " که این همان چیز نیست (A. J. Greimas, 1987: P.313). بنابراین، در مقابل دنیایی فرار گرفتن و احساس و ادراک نمودن، یعنی متوجه تفاوت‌ها شدن. از طریق همین تفاوت‌ها است که معنا متولد می‌شود. و خوشبختانه انسان از همان کودکی متوجه این تفاوت‌ها یا سایه آنها می‌شود.

### زبان و تعامل

در بخش قبل اشاره نمودیم که بسیاری از تولیدات زبانی منشأ حسی - ادراکی دارند و نتیجه رابطه‌ای حساس‌اند که گفته پرداز با عالم بیرون برقرار می‌کند. این موضوع ثابت می‌کند که گفته پرداز در تعامل با دنیا بسر می‌برد. اما تولید گفته منشأ زبانی نیز دارد که تعامل گفته پرداز با زبان را در پی دارد.

اگر بر اساس نظریه ژوزف ژوبرت (J. Joubert, 1989: P248) بپذیریم که واژگان اندام تفکراند، آن وقت به تعامل بین زبان و اندیشه پی می‌بریم؛ در حقیقت، در قالب زبان است که تفکر تجلی می‌یابد. به دیگر سخن، اندیشه از میان واژگانی که متعلق به زبان طبیعی هستند، اندام خود را می‌سازد. زبان طبیعی همان زبانی است که مقدم بر تولد ماست. پس از تولد است که انسان آن را فرا می‌گیرد و در ارتباطی تعاملی با آن، آن را شخصی سازی می‌کند. به عنوان مثال، شاعر واژگان خود را در میان زبان طبیعی می‌یابد، اما با نگاه خاص خود به چیزها و دنیای بیرون، زبان شعر را رقم می‌زند. به دیگر سخن او اندامی برای ارائه اندیشه خود که می‌تواند ریشه در احساس و ادراک او از عالم بیرون داشته باشد می‌یابد. و همین سبب، خلق گفتمانی متفاوت ز گفتمان‌های دیگر می‌شود. فعالیت زبانی یک جریان جهت دار است. سخن پرداز با سخن خود هدنی را نشانه می‌رود. اینک این سؤال مطرح می‌شود که آیا این هدف خود زبان است یا دنیایی که به واسطه زبان نشانه گرفته می‌شود. در اینجا است که چهره دوگانه زبان نمایان می‌گردد: زبان می‌تواند خود هدف خود باشد یا اینکه دنیایی غیر خود را هدف‌گیری کند. به عنوان مثال، اگر گفته شود "نگاه تیز واژه‌ها اندیشه خسته‌ام را صیقل داد" معنوم می‌شود که زبان خود هدف خود است. اما در همان شعر سپهری

که می‌گوید 'میوه‌ها آوز می‌خواندند' دوگانگی زبان به مایش گذاشته می‌شود: از سویی میوه‌ها نشانه گرفته می‌شوند و تعامل با دنیای بیرون شکل می‌گیرد و از سویی دیگر "آواز خواندن" که عاملی زبانی است. این نکته به خوبی نشان می‌دهد که فعالیت زبانی فعلیتی چند لایه است. در همین مثال ما شاعر میوه‌ها بی را هدف قرار می‌دهد که خود آواز را هدف قرار داده‌اند. آنچه آن را دنیا می‌نامیم، مجموع اعمالی است که با وقوع می‌پونند. سخن نیز نوعی عمل است. چرا که از میان انتخابات موجود در زبان، گزینشی صورت می‌گیرد و عمل زبانی شکل می‌گیرد که آن را سخن می‌نامیم. همین سخن می‌تواند عمل زبانی یا غیر زبانی دیگری را در پی داشته باشد (دسنور به تیر اندازی). اطاعت از دستور یا عمل به آن عملی غیر زبانی است که خود منتج از عملی زبانی است. مشاگرد و درگیری لفظی تعاملی است که در آن یک عمل زبانی، عمل زبانی دیگر را در پی دارد. اما باید توجه داشت که ممکن است منشأ این اعمال زبانی دنیای بیرون، احساس و ادراک شخص از آن یا خلاء زبانی باشد که فرد با آن مواجه است. به همین دلیل در بخش قبلی بحث احساس و ادراک و تعامل را مطرح نمودیم و در بخش بعدی به بحث خلاء زبانی خواهیم پرداخت تا نشان دهیم که زبان دارای وجه گریزانی است که می‌تواند سبب فعالیت تعاملی شود.

پس رابطه بین انسان و زبان رابطه‌ای فعال و دو جانبه است، این بدان معناست که به همان میزان که زبان بر انسان تأثیر می‌گذارد، انسان نیز بر زبان تأثیر می‌گذارد. زیرا، زبان وسیله‌ای است که می‌توان با استفاده از آن به بیان مسائل مربوط به دنیای درون و بیرون پرداخت. پدیده‌شناسی نشان داده است که انسان یک موجود معلق و بی‌مکان نیست. او همواره جایگاهی را اشغال می‌کند و پا بر زمینی دارد و از همین جایگاه است که از عوامل دنیای پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد یا بر آن تأثیر می‌گذارد. تأثیر پذیری انسان از دنیا به هر میزان و گونه‌ای که باشد در تولیدات زبانی او تجلی می‌یابد. به دیگر سخن انسان به شکلی دنیای مقابل خود را معرفی می‌نماید که احساس و ادراک او آن را دیکته می‌نماید. به همین دلیل است که انسان، دنیا و زبان مثلث فعالی را تشکیل می‌دهند که همواره در ارتباط با یکدیگر به سر می‌برند. شاید به دلیل همین ارتباط است که انسان گاهی زاویه دید خود را تغییر می‌دهد یا

آن را به گونه‌ای تنظیم می‌نماید که اشراف بیشتری نسبت به یک شی یا چیز بیرونی پیدا کند. با این حال، یک دریافت کامل و بدون نقص از دنیای بیرون میسر نیست؛ چرا که آنچه در مقابل ما قرار می‌گیرد دارای یک وجه نمایان و یک وجه غیر نمایان و پوشیده است. و با توجه به همین جنبه نمایان یک چیز است که زبان به توصیف آن می‌پردازد. گرمس معتقد است که "صورت‌ها فقط زینت بخش چیزها نیستند؛ بلکه پرده‌ای ظاهری هستند که قدرت معنوی‌اشان آنها را و می‌دارد تا ذره‌ای (به کنار بروند)؛ نگاه را به صورت نیمه رخصت عبور دهند و دگر - معنایی را به دلیل یا به لطف همین نقصانشان رقم زنند" (A. J. Greimas, 1987b: P.78).

گفتمان ادبی ما نیز بر این موضوع تأکید دارد که زبان تحت تأثیر احساس و ادراک ما از دنیای بیرون به تولید می‌پردازد. مولوی در "اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل" به خوبی نشان داده است که عالم بیرون بر انسان تأثیر می‌گذارد و سپس این تأثیر توسط انسان به زبان منتقل می‌شود. علاوه بر این، همین گفتمان مولوی تصریح می‌سازد که تا چه اندازه دنیای بیرون با "نقصان وجودی" بر ما تجلی می‌یابد و آنچه بر اساس آن زبان فعال می‌شود پوسته ظاهری است که پوششی بیش بر وجود دنیا نیست.

حکایت پیل، قرار گرفتن آن در مکانی تاریک و مردمانی که با لمس کردن او به تولید زبانی پرداخته و به وصف او می‌نشینند، مثال ارزشمندی است که در ارائه بحث زبان و تعامل مفید است.

"پیل اندر خانه تاریک بود عرصه را آورده بودندش هنود  
از برای دیدنش مردم بسی اندر آن ظلمت همی شد هر کسی  
دیدنش با چشم چون ممکن نبود اندر آن تاریکیش کف می‌بود  
آن یکی را کف بخرطوم او فتد گفت همچون ناودان است این نهاد  
آن یکی را دست برگرش رسید آن برو چون باد بیزن شد پدید  
آن یکی را کف چو بر پایش بود گفت شکل پیل دیدم چون عمود  
آن یکی بر پشت او بنهاد دست گفت خود این پیل چون نختی بدوست"



## خلاء زبانی

اما، این تنها عالم بیرون نیست که از پرده‌های پوشانده شده که مانع شناخت کامل ما از وجود واقعی آن می‌شود. زبان نیز به نوبه خود دارای خلاء است. و این گفته خوان است که در فرآیند تعاملی با زبان این خلاء را پر می‌کند.

نقصانی که در مورد حضور دنیا بر ما ذکر گردید، در مورد زبان نیز صادق است. در واقع، آنچه می‌خوانیم و می‌شنویم یک روی سکه است. این گفته خوان است که روی دیگر سکه را می‌یابد و در عملیات تکمیل گفتمان شرکت می‌کند.

همان‌طور که یک شیء قابل رؤیت دارای وجوه مختلفی است که با نگاه به آن از یک زاویه بخصوص قادر به رؤیت تمام قسمت‌های آن نیستیم و گاهی نیز به چرخیدن به دور این شیء یا لمس آن از نزدیک جهن کامل نمودن شناخت خود نسبت به آن داریم، زبان نیز دارای زوایای معنایی مختلفی است که در قالب گفتمان فقط بخشی از آن بر ما متجلی می‌شود. برای پی بردن به دیگر زوایای معنایی، باید در فعالیت گفتمانی شرکت نمود.

بر اساس دیدگاه دنی برتراند، محقق فرانسوی در حوزه معناشناسی و فصاحت و بلاغت، "کلمات فقط بخش‌هایی از دنیا را بر ما نمایان می‌سازند که بر اساس هر زبان به گونه‌ای متفاوت قیچی خورده‌اند. اما در پس کلمات، بین کلمات، از کلمات تا جملات و از جملات تا متن، این ما هستیم که خلاء را پر می‌کنیم؛ معنا را می‌سازیم و همواره به دنبال کامل نمودن آن هستیم" (D. Bertrand, 1999: P.7).

به عنوان مثال، اگر کلمه‌ای مانند "انتقام" را بشنویم، بی‌درنگ انسانی را تصور می‌کنیم که مورد دشمنی کسی قرار گرفته و دچار صدماتی شده و پس از مدتی در صدد برآمده تا به تلافی پردازد. و از شخصی که به او آسیب رسانده انتقام بگیرد. می‌بینیم که انسان قادر است تنها با شنیدن کلمه‌ای، موضوعی را که می‌تواند به نحوی با آن مرتبط باشد تصور کند به همین دلیل است که متخصصان تجزیه و تحلیل گفتمان چنین فرد کامل کننده‌ای را شریک گفتمانی یا "هم گفته پرداز" (D. Maingueneau, 1996, P.15) می‌نامند.

مثال دیگری را که کامل نبودن معنای زبان را نشان می‌دهد، می‌توان در گفت و گوی

روزمره جست: جمله‌ای مانند: "دیگر نمی‌توان به حرفش اطمینان کرد"، شتونده را بر این می‌دارد که به جملات دیگری، مثل، "تا به حال می‌شد به حرفش اطمینان کرد" یا "بدقولی یا عدم موفقیت در عملی سبب شده است که دیگر نتوان به حرفش اطمینان کرد"، فکر کنیم. به این ترتیب، مشخص می‌شود که عمل زبانی یک فرآیند یک طرفه و یسره نیست؛ بلکه جریانی است که در آن همواره شنونده یا گفته‌خوان در جهت تکمیل قسمت پوشیده یا ناقص زبانی به فعالیت می‌پردازد تا معنی زبان کامل شود. این همان چیزی است که عملیات تعامل زبانی نامیده می‌شود.

روزی در حال قدم زدن در خیابان شنیدم که نوجوان ۱۴ یا ۱۵ ساله‌ای به نوجوان دیگری بلند می‌گوید: "تو اصلاً مرمت از متال است؛ برای من که شنونده این گفته بردم لازم شد که به چند گفته دیگر مانند "تو مرام داری؛ اما جنس آن مرغوب نیست" یا "تو هیچ و نت مرام خوبی نداشته‌ای؛ نیز فکر کنم. همین عمل من است که نوعی شرکت در فعالیت گفتمانی جهت کامل نمودن وجه ناقص یا گریزان معنی به حساب می‌آید و تعامل زبانی را صحنه می‌بخشد. اما باید دقت کرد که فقط در نزد شنوند، نیست که چنین فعالیت یا تعاملی رقم می‌خورد. گاهی خرد گوینده نیز با جمله‌ای که بیان می‌کند قسمت ناگفته یا ناقصی از معنی را کامل می‌کند؛ به عنوان مثال؛ در جمله‌ای مانند: "او آدمی خوب است؛ ما من نمی‌توانم با او کنار بیایم"؛ استفاده از کلمه "اما" از طرف گفته پرداز تضادی را ایجاد می‌کند که نشان دهنده این موضوع است که شاید دیگران با این آدم سازگاری داشته باشند و بتوانند با او کار کنند؛ اما گفته پرداز نمی‌تواند با این شخص هماهنگ شود. پس؛ می‌توان نتیجه گرفت که زبان هیچ‌گاه کامل نیست و این گفته پرداز و با گفته خوان است که با فعالیت خود برای کامل نمودن آن به تلاش می‌پردازد.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تا بر اساس داده‌های زبان - معنا شناختی، عنصر تعامل به عنوان فرآیند پیچیده معنادار مورد مطالعه قرار گیرد. در این بررسی، مشخص شد که تعامل جریان فعالی

است که تنها محدود به ارتباط زبانی نمی شود. بلکه عواملی از قبیل احساس و ادراک، زمان و مکان، که از بنیان های ارتباط بشمار می روند، نیز در شکل گیری این فرآیند نقش دارند.

انسان، دنیا و زبان از عوامل اصلی تعامل بشمار می روند و به همین دلیل است که ارزش اصلی فرآیند تعامل در این است که سبب می شود تا انسان بتواند پرده های را که مانع ساخت او نسبت به دنیای پیرامون است کنار بزند و ارتباطی نزدیکتر با عالم بیرون برقرار نماید.

همین مسئله در مورد فعالیت گفتمانی نیز صدق می کند. چرا که به واسطه فعالیت تعاملی، انسان توانایی رفع خلاء های زبانی و دسترسی به جنبه های پوشیده و پنهان زبان را می یابد.

در نهایت، تعامل به واسطه عملیات انفصال گفتمانی راه های دست یابی به غیر (زمان ها، مکان ها و انسان های دیگر) را میسر می سازد و همین امر است که قدرت اندیشه و تخیل انسان

را بالا می برد و زوایای دید او را نامحدود می سازد، تا جایی که من اینجا و اکنون جای خود را به آنها، غیر اینجا و غیر اکنون می دهد). پس، تعامل فعالیتی است که به سبب آن، زبان ما را از

فردگرایی محض رها می کند و به سوی درک هر چه بهتر معنا سوق می دهد، همان طور که دریافت بهتر معنی راهی است به سوی تعامل. بر همین اساس، می توان گفت که تعامل زبانی بر

پایه فرضیات زیر استوار است: *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

- این اطمینان که دیگران همانند من فکر می کنند می بینند و می شنوند،  
- این اطمینان که من و دیگران دارای حرکت و درکی مشترک هستیم،  
- این اطمینان که تجارب شخصی در عین اینکه منحصر به فرد هستند (هیچ کس نمی تواند

جای دیگری را بگیرد) از نابلت ارتباط برخوردارند.

*مجله علمی و فلسفی*

*فصلنامه علمی و فلسفی*

*فصلنامه علمی و فلسفی*

## منابع

1. Benveniste, E; Problemes de linguistique, t. 1, Paris, Gallimard, 1966, p.266.
2. Bertrand, D. ;Parler pour convaincre, Paris, Gallimal, 1999, p.7.
3. Bertrand,D.;precis de la semiotique litteraire, Paris, Nathan, 2000.
4. Chiss, J. L., J. Fillolet et D. Maingueneau, Linguistique francaise. Initiation a la problematique structurale, Paris, Hachette, 1993.
5. Courtes, J., Analyse semiotique du discours. Delenoncea lenonciation, paris, Hachette, 1991.
6. Courtes, J.: "Lenonciation comme acte semiotique", Nouveaux actes semiotiques, Limoges, PULIM, N 58-59, 1998.
7. Ductor, O., et T. Todorov, Dictionnaire encyclopedique des sciences du langage, Paris, Seuil, 1972.
8. Fontanille, J.; Semiotique du discours, Limoges, PULIM, 1998.
9. Gobert, F.; Glossaire bibliographique des sciences du langage, Paris, panormitis, 2001.
10. Greimas, A.J.; La semiotique en jeu, Paris, Hades-Benjamin, 1987.
11. Greimas b, A.J.; De Limperfection, perigueux, Pierre Fanlac, 1978.
12. Greimas A.J. et J.courtes, Dictionnaire raisonne de la theorie du langage, Paris, Hachette, 1993.
13. Joubert, J.; Pensees, jugements et notations, Jose Corit, 1989.
14. Maingueneau, D.; Les termes cles de lanalyse du discours, Paris, Seuil, 1996.
15. Merleau-Ponty, M.; Phenomenologie de la perception, Paris, Gallimarde, 1945.
16. P.Ouellet, Voir et savoir. La perception des univers du discours, Quebec, Balzac, 1992.